

صفحات : 1743 و 1744 (3251 و 3252)

متن پیاده سازی شده جلسه سی و سوم خارج اصول 19 آبان 1399

بسمه تعالی

پاسخ به پرسش سوم یا اهداف تقیه

سوال این می باشد اهداف ائمه علیهم السلام از تقیه چه بوده است؟ این بحث هرچند به شکل نانهادینه گاهی مورد اشاره قرار گرفته ولی در کتبی مانند کفایه و رسائل ردیف بودجه ندارد در حالی که از مهمترین مباحث تعادل و ترجیح می باشد. قبل از آغاز بحث به یک پرسش جواب می دهیم و بعد بحث را ادامه می دهیم.

پرسش : شما گفتید باید اقتضائات را برای حمل بر تقیه در نظر گرفت و اقتضائات به شدت گوناگون است. آیا این مطلب کار را سخت نمی کند؟ آیا نمی توان یک ضابطه اصولی داد تا این اقتضائات منضبط شده و درون آن ضابطه قرار گیرند؟

پاسخ : خیر تحت ضابطه قرار نمی گیرد؛ گاهی باید خود مسأله را نگاه کرد که آیا یک مسأله عادی در عبادات است یا سیاسی اجتماعی و اعتقادی است؟ سائل چه کسی است؟ به کجا می رود؟ فتاوی عامه در چه وضعیتی قرار دارد؟ عوام عامه چه موضعی دارند؟ حکومت چطور؟ این ها در یک ضابطه قرار نمی گیرند. همچنین حمل بر تقیه یکسری اطلاعات تاریخی می خواهد تا انسان برخی حرف ها را نزند. زمانبر هست اما کار شاقی نیست. اگر بخواهیم در یک سبر و تقسیم مطلب را بگویم این گونه می شود : دو روایت متعارض بدست ما رسیده است؛ خیلی وقت ها نظر مشهور و متفق علیه عامه معلوم است مانند ما که در خیلی از مسائل اتفاق نظر داریم و با مراجعه به کتب آن ها این مطلب روشن می شود. در اینجا می توان فهمید روایت موافق عامه، احتمال تقیه دارد و لازم نیست قطعی باشد و مجرد احتمال کافیست. بعضی وقت ها باید از اوضاع آن زمان مثلاً عراق و علمای آن اطلاع پیدا کند مانند شافعی و ابن حنبل که چه زمانی متولد شده اند؟ و ابوحنیفه که چه زمانی فتاوی او مطرح شد؟ منصور دوانیقی فتاوی چه کسانی را رواج می داد؟ علی ای حال کار شاقی نیست.

خب بحث در اهداف تقیه است. اگر از اکثر فضلاء حوزه راجع به اهداف تقیه پرسیده شود می گویند هدف حفظ جان ائمه ع و شیعیان بوده است و روایتی را حمل بر تقیه می کنند یا احتمال تقیه در آن می دهند که موافق یک رأی از عامه باشد. اما یک فقیه و حدیث شناس بزرگ یعنی محقق بحرانی صاحب حدائق کشفی کرده و نظریه ای ارائه داده است مبنی بر اینکه گاهی ائمه ع فارغ از اینکه عامه چه می گویند، یک حکمی را موافق واقع و مخالف آن بیان می نمودند هرچند هیچ موافقی از عامه نداشته باشد تا با این کار میان شیعیان اختلاف بیوفتد و زراره یک چیز بگوید و محمد بن مسلم چیز دیگری و در نتیجه شیعه براحتی شناخته نشود و طوری نباشد که قاطبه امامیه یک حرف بزنند و شعار آن ها بشود مانند جواز متعه.

محقق بحرانی می فرماید : «صاروا صلوات الله علیهم یخالفون بین الاحکام و ان لم یحضرهم احدٌ من اولئک الانام فترام یجیبون فی المسأله الواحده بأجوبه متعدده و ان لم یکن بها قائل من المخالفین... و حیث ان اصحابنا خصوا الحمل علی التقیه بوجود قائل من العامه و هو خلاف ما أدى الیه الفهم الکلیل و الفكر العلیل...» ایشان در آخر این عبارت یعنی جایی که فهم کلیل و فکر علیل می فرماید، شکست نفسی می کند نه اینکه مطلب ضعیفی باشد وگرنه کلمه «خلاف» قبل از آن معنا پیدا نمی کند. سپس ایشان چندین روایت نقل می کند که ائمه ع فرمودند ما عمداً میان شما اختلاف می اندازیم. از جمله روایتی در کافی با سند موثق از زراره که آمده است : خدمت امام باقر ع رفتم و سوالی کردم و ایشان پاسخی دادند بعد شخص دیگری آمد و سوال کرد امام ع پاسخ دیگری دادند و سپس شخص سومی آمد و باز هم امام ع جواب دیگری غیر از جواب قبلی دادند؛ زراره می گوید از امام ع راجع به این کار پرسیدم ایشان فرمودند «ان هذا خیر لکم و أبقى ولو اجتمعتم علی امر واحدٍ لصدقم الناس

یعنی اگر بر امر واحدی متحد شوید مردم شما را ضد ما تصدیق می کنند و می فهمند راست می گوئید و مطلب را از امام خود نقل می کنید. مرحوم مجلسی می فرماید در علل الشرائع آمده است «لقصدمک الناس». اتفاقاً این دو کلمه صدقم و قصدکم هم شبیه یکدیگر نوشته می شوند و بنده اطمینان دارم صدقم نبوده است که در این صورت معنا هم واضح می شود. سپس می فرمایند «ولکان اقل لبقائنا و بقائکم» هم عمر ما و هم شما را کوتاه می کند. محقق بحرانی چند روایت دیگر نیز در همین راستا نقل می کند پس به نظر ایشان امام ع فارغ از اینکه فقیه عراق کیست و چه فتوایی می دهد و یا سوال کننده شیعه است یا سنی، مختلف جواب می دادند مثلاً یک جا می فرمودند بین نماز ظهر و عصر جمع کنید و جای دیگر می فرمودند تفرقه بیندازید بین آن ها تا شیعه شناخته نشود.

کلام محقق بحرانی از این جهت که در نهایت برای حفظ جان و کیان شیعه این کار انجام می شده با کلام مشهور یکی است لکن یک اثر مهم دارد و آن اینکه طبق کلام مشهور برای حمل بر تقیه حتماً باید قائلی از عامه باشد ولی مطابق کلام حدائق این حرف ها مطرح نیست.

ما اضافه می کنیم : درست است تقیه به معنای نگه داشتن یا به تعبیر دیگر استتار است اما گاهی یک هدف دیگر نیز در آن وجود دارد هرچند اسم تقیه بر آن گذاشته نشود و آن هدف این است که امام ع گاهی مطابق مذهب پرسشگر جواب می دادند مثلاً می دانستند او اهل مدینه است و فقه غالب مدینه مثلاً فقه مالک است لذا مطابق نظر او پاسخ می دادند یا ائمه بعدی می دیدند سائل عراقی است و عراقی ها اهل رأی و قیاس هستند لذا طبق آن جواب می دادند. بنده وقتی در سفر حج مشغول سعی بین صفا و مروه بودم یک شخصی آمد و از من سوالی کرد که از احرام بستن او معلوم بود سنی است، در آنجا این نکته به ذهن من آمد که چرا مطابق مذهب خودم جواب بدهم و بعد این به ذهنم آمد نکند ائمه ع نیز همین کار را می کردند و مثلاً به سائل، وجوب طواف نسا را نمی گفتند. بعد که برگشتم دیدم در این زمینه روایاتی هم وجود دارد. ولی نمی توان اسم این را تقیه گذاشت لذا ما در نوشته خود از تعبیر « آن چه اثر تقیه بر آن در استنباط بار می شود» استفاده کرده ایم.

ممکن است کسی فکر کند این همان تقیه مداراتی است در حالی که این گونه نیست اصلاً بحث مدارات و همگرایی و عدم ایجاد اختلاف نیست بلکه یک پرسشگر از من سوال کرده و چه نیازی است من مذهب خودم را به او بگویم مثلاً کسی از خمس در هدیه می پرسد و من نظرم این است که هدیه خمس دارد اما می دانم سائل از کسی تقلید می کند که قائل به خمس در هدیه نیست. در اینجا به او می گویم هدیه خمس ندارد. پس این مطلب یک مسأله طبیعی است. تا اینجا کلام صاحب حدائق بیان شد و نوبت به نقد دیدگاه ایشان می رسد که آیا قابل قبول است؟ اگر قابل قبول نیست پس روایات را چه کار کنیم؟ انشالله جلسه آینده.